

## موانع راه سلوک با اولیاء خدا

برخی عوامل، باعث می‌شوند که انسان در عین حالی که به دل، ولایت ولیّ خدا را تصدیق می‌کند، نتواند با او همراه و سالک شود. برخی از این عوامل، از این قرار است:

### الف) عدم آمادگی همراهی با ولیّ خدا

اگر انسان، خودش را برای همراهی با ولیّ خدا آماده نکند، عقب خواهد ماند؛ چنانچه سید الشهدا(ع) از ماه‌ها قبل، موضعشان را در قبال حکومت یزید، اعلام کرده بودند؛ ولی عده‌ای به دلیل عدم آمادگی، از قافله خیر، عقب ماندند.

### ب) علاقه به دنیا

انسانی که نتوانسته است از تعلقات دنیوی خود رها شود، یا هرگز توفیق همراهی با ولیّ خدا را پیدا نخواهد کرد و یا هرچند توفیق همراهی را پیدا کند، نخواهد توانست تا انتهای مسیر، هم‌قدم او باشد و سرانجام در جایی، راه او از راه ولیّ خدا، جدا خواهد شد.

تاخیرها، سستی‌ها، کم‌معرفتی‌ها و از همه مهم‌تر، تعلقات به دنیا، گاهی سبب می‌شود که انسان حتی تا مرز ریختن خون امام معصوم نیز، پیش برود؛ چنانچه این اتفاق، برای کوفیان زمان امام حسین(ع) افتاد و همان کسانی که برای سیدالشهدا(ع) نامه نوشتند و ایشان را دعوت نمودند، سرانجام برای حفظ دنیای خود و کسب غنیمت، از یک‌دیگر سبقت گرفتند.

تعلق خاطر به دنیا، بالاخره انسان را رو در روی اولیای خدا قرار می‌دهد و این خطر جدی برای همه کسانی که خود را از تعلقات، پاک نکرده‌اند، وجود دارد. برخی از بزرگان، درباره گریه بر امام حسین(ع)، تعبیر زیبایی دارند. آن‌ها معتقدند یکی از اقسام گریه در مراسم سیدالشهدا(ع)، گریه خوف است؛ یعنی انسان واقعاً خائف باشد که مبادا جزو مدعیانی قرار بگیرد که نامه نوشتند و گفتند: «باغ‌های ما، آماده، نه‌های ما، جاری و مزارع ما، خرم و آباد است و فقط منتظر قدم شما هستیم»؛ اما هنگامی که ولیّ خدا به سویشان آمد، به روی او شمشیر کشیدند و او را محاصره کردند.

### ج) جمع بین دنیا و آخرت

یکی از عواملی که باعث جدایی عده‌ای از سیدالشهدا(ع) و حتی قرار گرفتن آن‌ها در جبهه ابن

زیاد شد، این بود که می‌خواستند دنیا و آخرت را با هم جمع کنند. آن‌ها با خود، تصفیه حساب نکرده بودند تا بتوانند یکی از این دو را انتخاب کنند؛ لذا خداوند متعال، زمینه فتنه و امتحان را پیش آورد تا یکی را انتخاب نمایند.

در این میان، عده‌ای گفتند: «نه همراه سید الشهدا(ع) می‌جنگیم و نه با ابن زیاد درگیر می‌شویم!» امکان ندارد که انسان بتواند دین خود را حفظ کند اما در مقابل باطل، از حق، دفاع نکند. اراده جمع بین این دو موجب شد که عده‌ای به خیال این که سرانجام، صلح خواهد شد، به همراه لشکر ابن زیاد به کربلا بروند؛ اما کم‌کم کار به جایی رسید که در جانیات، از یک‌دیگر سبقت می‌گرفتند تا مبادا کسی نزد ابن زیاد از کم‌کاری آن‌ها گله کند.

آن‌ها تصور می‌کردند که بودن در لشکر ابن زیاد، در صورتی که کار به کشتار و ریختن خون سیدالشهدا(ع) نیانجامد، جرم نیست؛ غافل از این که به محض صف‌بندی میان حق و باطل، باید به هر قیمتی که شده در جبهه حق قرار گرفت.

حرّ - که شخصیت بسیار محترم و فوق‌العاده‌ای است و با توجه به شرایطش، با رجوع به امام حسین(ع) معجزه کرد - هنگامی که برای عذرخواهی خدمت سیدالشهدا(ع) رسید، به ایشان عرض کرد: «گمان نمی‌کردم کار ابن زیاد با شما، به این‌جا برسد». در حالی که این فکر از اساس، غلط است.

### **(د) احساس عدم احتیاج به ولیّ خدا**

کوفیان تصور می‌کردند که اگرچه در جبهه سیدالشهدا(ع) نباشند، می‌توانند به صف اولیای خدایی راه یابند و به بهشت بروند. آنان گمان می‌کردند که برای اصلاح شدن، نیازی به سیدالشهدا(ع) ندارند و در خیال خودشان، طواف می‌کردند و نماز می‌خواندند تا تهذیب شوند!

امروز هم آمادگی برای ظهور، جزو وظایف منتظران محسوب می‌شود و از آن‌جا که ظهور، ناگهانی واقع می‌شود، باید در همه حال، آمادگی خود را حفظ کنند. اصحاب امام زمان(ع) به دلیل برخورداری از آمادگی، به محض شنیدن ندای حضرت، همگی در مکه جمع می‌شوند. آنان، به گونه‌ای آماده‌اند که اگر آب، دست‌شان باشد، زمین می‌گذارند و برای یاری امام خود می‌شتابند.

مسلم بن عوسجه در راه حمام بود که حبیب بن مظاهر با او روبرو شد. هنگامی که در جریان استنصار امام حسین(ع) قرار گرفت، حتی به خانه بازنگشت و هر دو به طرف کربلا رفتند.

اگر انسان، هر روز صبح، فکرش این نباشد که «امروز، کدام کار امام زمان(عج)، زمین مانده است تا من بردارم؟»، به جایی نخواهد رسید. اگرچه طبق متن صلواتی که از امام حسن عسگری(ع) برای امام عصر(عج) نقل شده<sup>۱</sup>، بار ما را نیز، امام زمان(عج) بر می‌دارد؛ اما به هر حال، باید دید کجای اردوگاه ایشان، خالی است تا همان جا را پر کرد.

---

1. «اللهم انصره و انتصر به لدینک و انصر به اولیائک و اولیائه و شیعتہ و انصاره؛ خدایا او را یاری کن و به وسیله او، دوستان خود را و دوستان و شیعیان و یاران او را یاری کن».